

ه‌اخرداد

● شماره ۱۸ / سال چهارم / بهار ۱۳۷۴ / قیمت ۱۵۰ تومان / ۱۵۰ صفحه

● فراماسوتری در ایران در دوره قاجار

● نقش مشارکت مردم در توسعه سیاسی

● تاریخ انقلاب اسلامی در گرداب ضد و نقیض کوئتیا و وارونه نویسی‌ها

● تاکتیک و استراتژی امام در مبارزه، ویژگیهای امام خمینی (س)

● خاطراتی منتشر نشده از یادگار امام (س)

● بیدش دینی دیگراندیشان؟!

● قاجعه فیضیه زمینه ساز قیام پانزده خرداد ۴۲

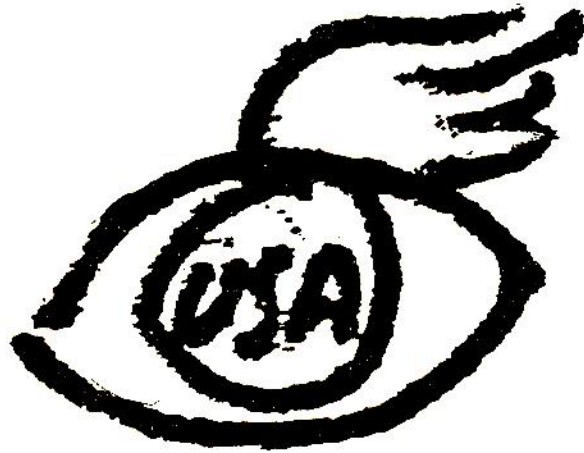
● ریشه اندیشه اسلام منهای روحانیت

● حماسه انقلاب و ایشار در یادگان لوبزان (اسناد منتشر نشده)

● جمشید آموزگار و محمود طلوعی

ریشه اندیشه

(۵)



• شریعتی و تز «اسلام منهای روحانیت»

یکی از دستاوردهای نهضت امام و قیام خونین ۱۵ خرداد/۴۲ فروپاشی دیوار سیاه رضاخانی میان حوزه و دانشگاه و نزدیک کردن دانشجو و روحانی به یکدیگر بود و نه تنها این دو قشر تحصیل کرده بلکه بیشتر توده‌های آگاه را در صفی یگانه و منسجم قرار داد. این حقیقت را نه تنها این نگارنده که بسیاری از گروه‌های سیاسی و عناصر ملی‌گرا نیز باور دارند و در نشریه‌ها و مقاله‌های خود پیرامون قیام ۱۵ خرداد/۴۲



شماره ۷۴

باره‌ها روی آن تأکید کرده‌اند.

نشریه «ایران آزاد» زیر عنوان: «فروریختن دیوار شوم» نگاشت:

«... خوشبختانه دیرگهیست که فصد استعمار از کشیدن چنین دیواری در ایران برملا شده است... چنانکه با آغاز نهضت بزرگ ملی ایران جنگ‌ها و مخاصمات کهنه و غالباً مصنوعی متجدد و متقدم تحصیل کرده و تحصیل ناکرده و ریشدار و غیره که سالها ما را به خود سرگرم داشته بود پایان یافت ولی بی شک این دیوار گرچه رخنه برداشته و سست بنیاد شده بود همچنان برپا بود. نهضت محرم امسال مردم (۱۵ خرداد/۴۲) این دیوار را یک سره فرو ریخت و برای اولین بار توده محروم جنوب تهران که همواره دشمن، کینه دانشگاه و دانشجو را در میان آنان می‌کاشت جان به کف به سوی دانشگاه آمدند و دانشگاه که دشمن همواره می‌خواست توده مردم را در نظر او بی تمدن و منحط و مرتجع و حقیر جلوه دهد پابرنه‌ها را در آغوش گرفت و جوان و پیر، تحصیل کرده و تحصیل ناکرده همگام با هم در برابر سلاح‌های شاه مردانه ایستادند...»^۱

همین نشریه، در مناسبت دیگری زیر عنوان: «پنجسال پیش، خرداد خونین» آورد:

«به دنبال فشاری که استبداد سلطنتی در

این زمان بر روحانیون مترقی و در رأس آنان حضرت آیه‌العظمی خمینی الموسوی وارد می‌آورد رخ داد و شکل گرفت، مردم در اعلام همبستگی خود با مبارزه سازش‌ناپذیر روحانیون مترقی که به ویژه علیه گسترش دامنه تسلط امپریالیستهای آمریکایی در ایران پا در میدان مبارزه گذاشته بودند، پیکاری را که مجاهدین جنبش تنباکو آغاز کرده بودند و خلق ایران در مراحل مختلف علیه امپریالیستها و دستیاران داخلی اش ادامه داده بود، به پیش بردند»^۲

در شماره دیگر این نشریه نیز زیر عنوان «درسهای پانزده خرداد» آمده است:

«... قیام ۱۵ خرداد به وسیله رهبران و سخنگویان مذهبی تدارک و رهبری شد، سازمانهای سیاسی در این قیام یا اصلاً دارای نقشی نبودند و یا اگر نقشی داشتند بسیار جزئی بود. اولین درس این قیام آشکار شدن ماهیت ضد امپریالیستی قشر روحانیت، دامنه نفوذ آن در بین توده‌های وسیع مردم ده و شهر و ظرفیت آن در به حرکت درآوردن همین توده‌هاست...»

ارزش تاریخی روحانیت مترقی به رهبری آیه‌الله خمینی در این مقطع زمانی درست در این نهفته است که با به کار بستن محتوای اجتماعی اسلام... شرایط لازم جهت همکاری جامعه روحانیت مترقی با سایر نیروهای ضد امپریالیست را فراهم نمودند...

درس سوم این قیام لزوم یافتن زمینه‌های مشترکی بین نیروهای مترقی سیاسی و

«اسلام

از کتاب «نهضت امام خمینی»، جلد سوم

منهای روحانیت»

مذهبی برای همکاری نزدیک تر و به وجود آوردن شرایط اتحاد عمیق و پایدار در مبارزه خلق علیه امپریالیسم است...»^۳

همدستی و یگانگی ملت ایران، به رهبری عالمان اسلامی و مجاهدان روحانی، در پی تداوم نهضت امام، رژیم شاه و آمریکا را سخت اندیشناک و نگران ساخت و بر آن داشت که در راه پدید آوردن دوگانگی و پراکندگی توده‌های باورمند و آگاه، به ویژه روحانیان و دانشگاهیان، تلاش کنند، توطئه بچینند و با دستاویزهای گوناگون آنان را رویاروی یکدیگر قرار دهند و از مبارزه‌ای یک دست و پیگیر بر ضد زورمداران حاکم بر ایران و نیز جهانخواران بازدارند.

رژیم شاه دیرزمانی بود که در اندیشه به صحنه آوردن عناصر یا گروه‌هایی بود که بتواند به دست آنان نه تنها نیروهای مبارز و آزادیخواه را رویاروی یکدیگر قرار دهد، بلکه آن تنها نقطه امید و تکیه‌گاه همگان را که اسلام و روحانیت است، از آنان بگیرد و هر دسته‌ای را به سویی و به پیروی از



شخص یا گروهی کشاند.

کارشناسان رژیم شاه در پی بررسی درازمدت روی خواسته‌ها، اندیشه‌ها، برنامه‌ها و خوی و خصلت دکترعلی شریعتی و گفتگوهای پشت پرده با نامبرده و مطالعه ریشه‌ای روی نامه‌ها و نوشته‌های او، این حقیقت را به درستی دریافتند که شریعتی دارای ویژگی‌ها و اندیشه‌هایی است که اگر او را چهره کنند و راه را برای کار و تلاش او فراهم سازند، می‌توانند به آز و آرزوهای دیرینه خود دست یابند و به گمان خود نهضت اسلامی ایران را ریشه کن سازند.

از این رو، شریعتی در سال ۱۳۴۸، در برهه‌ای سرنوشت ساز به صحنه آمد و از

سفرنامه‌ها، سخنرانیها و قلم‌فرسائیهای خود در هر مناسبتی و با دستاویزی پای علما را به میان کشید و نوک تیز قلم و زبان را به سوی آنان برگرداند و با همه توان بر آنان تاخت و اصطلاح مارکسیستی «ملک - ملک - ملا» را در جمله‌ها و واژه‌های گوناگون بر ضد عالمان اسلامی به کار برد، مانند:

«... طلا و تیغ و تسبیح، همسازی همیشگی استبداد و استعمار و هم صفی چکمه و نعلین...»^۴

«... سه چهره حاکم بر مردم: استبداد، استثمار و استحمار یکی سر خلق را به بند می‌کشد، رفیقش جیب او را خالی می‌کند و شریک سومیشان در گوشش آهسته و

فهمیده و بازیگر است (!!!) مگر ما کی بودیم که در برابر این همه قدرت قاسطین و خیانت ناکشین و تعصب هولناک مارقین بتوانیم بایستیم؟ زور فرعونى و زر قارونى و فتواى بلعمى دست به دست هم دادند ساحران، ریسمانهای بندگی و ذلت به سیماب فریب آلودند...»^۹

«... و خداوند اراده کرده است که دین خویش را از دست دکانداران و دین فروشان حرفه‌ای که نشان دادند سطح شعور و میزان شرفشان چیست نجات دهد و اسلام را از انحصار نسل فرسوده و منحط و عوام و عقب مانده روبه زوال درآورد و در زمان طرح کند. و بر وجدان زنده و بیدار و مغز آگاه و دانشمند این نسل عرضه کند و ایمان

■ رژیم شاه دیرزمانی بود که در اندیشه به صحنه آوردن عناصر یا گروه‌هایی بود که بتواند به دست آنان نه تنها نیروهای مبارز و آزادیخواه را رویاروی یکدیگر قرار دهد، بلکه آن تنها نقطه امید و تکیه‌گاه همگان را که اسلام و روحانیت است، از آنان بگیرد و هر دسته‌ای را به سویی و به پیروی از شخص یا گروهی کشاند.

آغاز به ستیز با عالمان اسلامی و پیشوایان روحانی برخاست. کتابها، زندگینامه‌ها و کارکردهای روحانیان را زیر ذره بین قرار داد و هر گونه «نقاط ضعفی» از آنان یافت و یا از دید او ضعف و کاستی شمرده می‌شد، برجسته کرد و در بوق و کرنا دمید.

آز و شره او در راه کوبیدن عالمان اسلامی و پیاده کردن تز استعماری «اسلام منهای آخوند» تا آن پایه بود که از هر مناسبتی در راه پیاده کردن این اندیشه و نقشه خود بهره گرفت. در بازجویی‌ها، نامه‌ها، طرح‌ها و برنامه‌هایی که به ساواک تقدیم داشت. در نامه‌های شخصی که به دوست، آشنا، پدر، پسر و همسر، در

مهربان ... زمزمه می‌کند که صبر کن ...»^۵
«... قدرت و زور در دست طبقه حاکم و سرمایه دار بود و طبقه روحانیون با مذهبیین هم به نیروی خدعه و فریب متصف و مسلح بودند طبقات حاکم سر مردم را بند می‌آوردند، طبقه سرمایه دار جیش را خالی می‌کردند و طبقه روحانیون هم مردم را می‌رماندند...»^۶

«... آخوندها و ملاها و رمال‌ها و جن‌گیرها، اونها که اهل مقاومت نیستند...»^۷

«... قربانیان جهل ملاها و اسیران جور مغول‌ها...»^۸
«... راستی این خدا چقدر مهربان و

را از مرداب گندیده و راکد افکار پوسیده و کتابهای پوسیده و قالبهای پوسیده بیرون آورد...»^{۱۰} ... اینست بهترین ضمانت اجرا و عامل آسودگی خیال... برای این گروه... تا مردم را چپاول کنند و یا بر سپاهی فرمان رانند و یا از منبری بالا روند و همان سه قیافه همیشگی... فرعون و قارون و بلعم باعورا زور، زر، تزویر...»^{۱۱}

تاخت و تاز شریعتی به علما و روحانیان به این چند فراز، پایان نمی‌پذیرد بلکه در بیشتر نوشته‌ها و گفته‌های او نیش، نیشخند، ناسزا و نکوهش نسبت به علما و روحانیان دیده می‌شود.

آنچه که بدگمانی را نسبت به شریعتی

فزونی می‌بخشد کوشش پیگیر و زیرکانه او در راه خوارداشتن، پست کردن و به زیرسئوال بردن علمای اسلام از راه ناسزاگویی و پیرایه تراشی بر ضد آنان می‌باشد که نه با روح اسلام، که حتی بدگویی نسبت به دشمنان خدا را ناروا می‌داند^{۱۲} اجور می‌آید و نه با فرهنگ والای انسانی سازگاری دارد. موضع‌گیری شریعتی در برابر علما و روحانیان، اگر به راستی جنبه سره کردن و آشکار ساختن خوبیها و بدیهای کارکرد آنان بوده چرا با ناسزاگویی‌ها، یاوه‌سرائیها و هرزه‌درائی همراه است؟! آنکه می‌تواند سخن خود را با منطق استواری بخشد چه نیازی به هرزه‌درایی دارد؟

تعویض لباس را با تعویض دین و ورود به ادارات دولتی را با خروج از اسلام مترادف می‌دیدند، رسماً وارد فرهنگ شد...^{۱۳} او برای آنکه کار پدر خود را در کنار گذاشتن لباس مقدس روحانی و پذیرش پست دولتی در رژیم رضاخانی نیک، درست و پسندیده وانمود کند می‌بینید که چگونه به پشت هم اندازی دست می‌زند و می‌کوشد که کارکرد پدر خود را مترقیانه و پیشتازانه بنمایاند و علما و روحانیان را که در برابر زر و زور سر تسلیم فرود نیاروند و گرسنگی، دربدری و تهی‌دستی را از نان آلوده رضاخان برتری داده‌اند، عناصر «دگم»، «متعصب»، «عقب‌مانده»، «فناتیک» و بی‌تفاوت وانمود کند! بدون

خوردند، ریشخند شدند، زجر کشیدند، سر به نیست گردیدند لیکن رخصت ندادند که استعمار جهان‌خوار انگلیس، عمامه را که مانند خواری در چشمان کاخ نشینان فرو می‌رفت از سر آنان بردارد و کلاه خودباختگی (شاپو) را بر سر آنان بگذارد و به نام کراوات افسار خود را بر گردن آنان ببندد و آنان را نیز مانند ملی‌گراهای فرنگ زده و فریب‌خورده در خدمت گیرد و افسار کند و به دست آنان ایران را پایگاه غارتگری و تاخت و تاز خود در منطقه قرار دهد.

شریعتی با پشت هم اندازی‌های خود بر آنست که این «ذهنیت» را در خوانندگان پدید آورد که تنها راه گسترش اندیشه

■ آنچه که بدگمانی را نسبت به شریعتی فزونی می‌بخشد کوشش پیگیر و زیرکانه او در راه خوارداشتن، پست کردن و به زیر سئوال بردن علمای اسلام از راه ناسزاگویی و پیرایه تراشی بر ضد آنان می‌باشد.

او در نامه «سری» خود به ساواک - که پیش‌تر آورده شد - علما را به جرم آنکه در برابر فرهنگ رضاخانی پایداری کرده‌اند و مانند پدر او تنگ‌کارمندی دولت رضاخانی را پذیرا نشده و از کفش و کلاه کراوات نورسیده از فرنگ استقبال نکرده‌اند نکوهش و ریشخند کرده بر آنان تاخته و به پدر خویش بالیده است که:

«... از این موقعیت برای پیشبرد افکار نودینی خویش استفاده کرد، لباس را عوض کرد و برخلاف مقاومتی که در آن هنگام علیه تجددطلبی و حتی تقرب و همکاری با موسسات نوین‌اداری و علمی از قبیل دادگستری و ثبت و فرهنگ و غیره می‌شد و

آنکه روشن سازد کدام عالم اسلامی «تعویض لباس را با تعویض دین و ورود به ادارات دولتی را با خروج از اسلام مترادف» می‌دید؟! شریعتی چه پذیرد و چه نپذیرد هر اندیشمند آگاه حتی بیسوادى که به القباى سیاست پی برده باشد می‌داند که «تعویض لباس» در دوران رضاخان و «ورود به ادارات دولتی» در آن دوران سیاه، پذیره فرهنگ استعماری و تسلیم در برابر زر و زور بود و علمای اسلام نه تنها در آنروز بلکه در درازای سلطنت خاندان پهلوی در برابر موجی که از سوی غرب به نام «ترقی» و «تمدن» بسوی ایران سرازیر شده بود، با همه نیرو و توان ایستادند، توسری

اسلامی و نوآوری‌های دینی در دوران رضاخان «تعویض لباس روحانی» و «ورود به ادارات دولتی» بوده است و آنکه در سنگر مقدس ایستادند و پایداری کردند، نه تنها گامی در راه اسلام و مبارزه با زورمداران برنداشتند بلکه در کزراهه و واپسگرایی و کهنه‌پرستی فنا شدند! و تنها آنهایی توانستند با فرهنگ استعماری به ستیز برخیزند و اسلام را رونق بخشند که بنابر «فرمان ملوکانه!» و «اراده سنیة شاهانه!» جامه روحانیت را دور افکندند و مانند پروفیسور جمشید اعلم، علامه وحید و... حلقه بندگی زورمداران را بز گوش کردند و مانند «تقی‌زاده» از مغز سر تا انگشت پا

■ اگر علمای آن دوران، به شاهان صفوی نزدیک نمی شدند و آنان را با تاکتیک‌هایی از نقشه‌های خائنانه باز نمی داشتند، گفتن ندارد که مسلک «تصوف» جایگزین مکتب راستین «تشیع» می شد و خانقاه جای مسجد را می گرفت و پیر و قطب و مرشد بر جایگاه فقیه، مجتهد و مرجع تکیه می زدند.

فرنگی شدند!!

شریعتی در راه جوسازی و سمپاشی بر ضد علمای اسلام و ناچیز شمردن و بی ارزش کردن جایگاه روحانی، معنوی و پارسایی آنان، دست به ریشخند و مسخرگی زده چنین نگاشته است:

«... آقا روحانی است؟! یعنی چه؟ مصرفش چیست؟ متفکر اسلامی است؟ نه، عالم اسلامی است؟ نه، سخنران اسلامی است؟ نه، نویسنده یا مترجم اسلامی است؟ نه پس چیست؟ ایشان یک پارچه نور است! «مقدس» است! «شخصیت دینی است» «آبروی دین» است وجودش تو این محل، تو این شهر، در این همسایگی ما مایه «برکت» است، نمی بینی چه صفایی دارد؟ چه صورت نورانی؟ روحانیت از چهره اش می بارد...»^{۱۳}

لیکن آنگاه که مانند دوران «جاهلیت» برآست که افتخارات «قومی» و «قبیله ای» خود را به رخ بکشد و نیاکان خود را تافته جدا بافته ای بنمایاند می بینیم که همین شیوه ای را که در بالا به ریشخند گرفته بود، درباره جد پدری خود به کار می گیرد و با «عبارت پردازی» و «بازی با کلمات»، «گوشه نشینی» او را به عنوان ویژگی برجسته و شایسته او می ستاید از صدها «کرامات» و «خوارق عادات» که مردم ده به او منسوب کردند» به خود می بالد با زبان بی زبانی می خواهد بگوید که جد پدری من «یک پارچه نور» بود «آبروی دین» و «مقدس» بود، «وجودش تو محل و شهر ما

مایه برکت» بود! لیکن به سبب فروتنی و شرم و آزر می حدی که داشته است، این «حقایق» را این گونه بیان کرده است:

«... جد پدریم، آخوند بزرگ، از شاگردان مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری... است. مرحوم آخوند بزرگ پس از آنکه مقام بلندی در حکمت و فلسفه و فقه و اصول اسلامی به دست آورد، به گونه ای که پس از استاد همه چشمها به او دوخته بود... شهر را و زعامت خلق را کنار گذاشت و به مزینان دهی در حومه سبزواری آمد تا عمر را به تقوا و تفکر و گوشه نشینی بگذراند و چنین کرد و مردم ده گرچه مقام علمی او را نمی شناختند اما به درجه معنویت و پاکدامنی او چندان ایمان داشتند که صدها خوارق عادات و کرامت به او منسوب کردند...»^{۱۴}

چنانکه می بینید «گوشه نشینی» برای «خاندان جلیل» او در راه «تقوا» و «تفکر» به شمار می آید و در خور ستایش است لیکن برای دیگر علما و روحانیان «بیعاری»، «ولنگاری»، «مریدبازی» و «عوام فریبی» است و او بر خود لازم می داند که دهها صفحه بر ضد آنان قلم فرسای کند و داد سخن دهد و آنان را سربار جامعه بخواند.^{۱۵}

چنانکه پست دولتی گرفتن و کارمند دولت شدن - آنهم دولت ننگین رضاخانی - برای خاندان او در خور ستایش و در راه «پیشبرد افکار نودینی» است و باید به آن بالید لیکن علمای اسلام اگر در راه

پاسداری از اسلام و پیشگیری از جایگزینی خانقاه در برابر مساجد ناچار شدند به رژیم حاکم نزدیک شوند و کار «علی بن یقظین» را بکنند از دید او «حاشیه نشینان دربار صفوی» به شمار می آیند و «از کنار مردم» برخاسته اند و «در کنار سلطان صفوی» نشسته اند!!

راستی چه شده است که بنا بر دید شریعتی باید از پدر او، به سبب پذیرفتن پست دولتی در دوران سیاه رضاخانی که دست او تا آرنج به خون علما، مسلمانان، بیگناهان و زنان کودکان آغشته بود، ستایش کرد و از اینکه با آن دلبری و شهامت جامه روحانی را از تن کنده و قهرمانانه پست دولتی پذیرفته است «مدال شجاعت» داد! لیکن علامه مجلسی را به جرم آنکه توانسته است دسیسه شاهان صفوی را خنثی سازد و نگذارد که مکتب تشیع را با مسلک «تصوف» جایجا کنند و با تاکتیک‌هایی شاه سلطان حسین را بر آن داشته است که «حکم ارتداد» در اویش و آنانی را که می خواستند خانقاه را جایگزین مسجد سازند، صادر کند، باید مورد نکوهش، ناسزا، نفرین و ریشخند قرار داد و از «گورویج یهودی ماتریالیست کمونیست» و «گاندی آتش پرست»، «امام حنبل» و «ابوحنیفه» از نظر عقیده پست تر و ناتوان تر دانست؟^{۱۶}

راستی پدر او با پذیرفتن پست دولتی چه اندیشه نودینی را پیشبرده و بر جامعه اسلامی ارزانی داشته است که اگر در خدمت دولت رضاخان قرار نمی گرفته، آن

■ شاید سبب تاخت و تاز ناروا و بی پروای شریعتی به علمای دوران صفوی، به ویژه علامه مجلسی این است که آنان با تاکتیک‌های خود، شاهان صفوی را از پیاده کردن اندیشه «اسلام منهای روحانیت» بازداشتند و نقش علامه مجلسی در این میان از همه چشمگیر تر بود.

پیشبرد امکان پذیر نبوده است؟ و با انگار اینکه پذیرش پست دولتی از سوی محمدتقی شریعتی با پیشبرد اندیشه‌های اسلامی همراه بوده است باید دید چرا و چگونه خدمات ارزنده علمای دوران صفوی به اسلام و تشیع را باید نادیده گرفت و چشم بسته سیل ناسزا و پیرایه را بسوی آنان سرازیر کرد؟

چنانکه در بخش «رژیم صفوی و علمای اسلام» آورده شد اگر علمای آن دوران، به شاهان صفوی نزدیک نمی شدند و آنان را با تاکتیک‌هایی از نقشه‌های خائنانه باز نمی داشتند، گفتن ندارد که مسلک «تصوف» جایگزین مکتب راستین «تشیع» می شد و خانقاه جای مسجد را می گرفت و پیرو قطب و مرشد بر جایگاه فقیه، مجتهد و مرجع تکیه می زدند و اندیشه «اسلام منهای روحانیت» را به آسانی پیاده می کردند. و شاید سبب تاخت و تاز ناروا و بی پروای شریعتی به علمای دوران صفوی، به ویژه علامه مجلسی این است که آنان با تاکتیک‌های خود، شاهان صفوی را از پیاده کردن اندیشه «اسلام منهای روحانیت» بازداشتند و نقش علامه مجلسی در این میان از همه چشمگیرتر بود که توانست حکم «ارتداد» خانقاه نشینان را از شاه سلطان حسین بگیرد از این رو، بیشتر مورد بدگویی و کینه توزی شریعتی قرار گرفته است.

● نگاهی به دوران مجلسی و روزگار شریعتی

اساساً باید دید چه «سر مگویی» شریعتی را بر آن داشته است که علمای دوران صفوی را به بهانه نزدیک بودن به شاهان و علمای دوران قاجار را بدون هیچ سبب روشن و علمای دوران رضاخان را به جرم آنکه جامه روحانی را بنابر «فرمان شاهانه» از تن درنیاوردند و خود را به ننگ نیالودند و افتخار کارمندی دولت رضاخانی را پذیرا نشدند، بازشت ترین و رکیک ترین ناسزاها و پیرایه‌ها مورد تاخت و تاز قرار می دهد؟ او در «نامه به پدرم» نوشته است مجلسی را به سبب «... تملق‌های پستانه ... نمونه اش مقدمه زادالمعاد ... نمی توانید به عنوان یک مسلمان که شاگرد محمد و علی و قرآن و حسین است و معتقد به توحید و تقوا و عزت و حریت عدالت قبول داشته باشید!»

شگفتا! آیا ستودن شاه سلطان حسین از سوی علامه مجلسی ... - اگر صحت داشته باشد- او را از دید آقای شریعتی تا مرز کفر پیش می برد، آقای شریعتی او را دیگر «به عنوان یک مسلمان که شاگرد محمد و علی و قرآن و حسین است» به رسمیت نمی شناسد و حتی «توحید» و یکتاپرستی او را به زیر سؤال می برد و «تقوا، عزت، حریت و عدالت» او را نیز نفی می کند لیکن توبه نامه‌های بلندبالای شریعتی به پیشگاه جلادان و شکنجه‌گران ساواک، ستایش و پشتیبانی او از «رفرم» آمریکایی و ضد

اسلامی «انقلاب سفید شاه»، دادن طرح و برنامه برای فریب و به بیراهه کشاندن دانشجویان برون مرزی، همراه با آنهمه خوشامدگویی، چاپلوسی و «مغازله» سیاسی با ساواک و رژیم خون آشام شاه، نشانه «نواندیشی اسلامی» «سازش ناپذیری» و پیروی بی چون و چرای شریعتی - العیاذبالله - از علی و حسین و قرآن می باشد؟ و نمایانگر آنست که شریعتی به راستی «پیرو ابوذر» است و اسلام و تشیع و خواست و خشم و آرمان او، اسلام، تشیع، خواست و خشم و آرمان ابوذر است؟!!

علامه مجلسی اگر در مقدمه «زادالمعاد» در ستایش سلطان حسین قلمی زده باشد در روزگاری است که:

۱. هرج و مرج حاکم بر کشور و تاخت و تاز بیگانگان (افغانی‌ها، اروپایی‌ها و مخالفان درون مرزی) از هر سو، تنها پایگاهی را که شیعه می توانست دست کم در آن نفس بکشد و خود را برای حرکت‌های مردمی آینده آماده سازد، به خطر انداخته بود.

۲. توده‌های مسلمان برای مبارزه، حرکت و نهضت اسلامی از آگاهی و رشد لازم برخوردار نبودند.

۳. شاه سلطان حسین، دست کم به طور رسمی به مبارزه با اسلام و قرآن برخاسته بود و مانند دودمان پهلوی مساجد و مدارس را به خاک و خون نکشیده بود.

۴. علمای اسلام از هدایت و راهنمایی او هنوز نومید نشده بودند و بر این باور بودند که از راه نوید و ستایش بهتر می توان او را به راه آورد.

۵. ستودن او از سوی علامه مجلسی به معنی توبه، بازگشت و پشیمانی از گذشته ها نبود. زیرا روزی با او به مبارزه برخاسته بود و روز دیگر دست آشتی به سوی او دراز نکرده بود.

۶. در آن روز ستودن او پا گذاشتن روی خون شهدا، پشت کردن به ملت و خیانت به اسلام به شمار نمی رفت.

۷. این ستایش دور از چشم مردم نبود و جنبه بند و بست پشت پرده با دشمنان اسلام و ملت را نداشت.

۸. پشتیبانی از شاه سلطان حسین، به رسمیت شناختن و پذیرفتن قوانین ضد اسلامی و اسارت بار، به شمار نمی رفت.

۹. علامه مجلسی اگر از شاه سلطان حسین این گونه ستایش می کرد و یا رفت و آمدی با مانند او برقرار می ساخت از روی ناچاری و مسئولیت اسلامی بود زیرا برای پاسداری از اسلام راهی جز این نداشت.

۱۰. علامه مجلسی و مانند او تنها با گذشت از مقام و شخصیت خود می توانستند با شاهان رفت و آمد و آنان را ستایش کنند و این کار برای آنان با زجر و انزجار همراه بود زیرا شخصیت علمی و جایگاه مردمی آنان بالاتر از آن بود که از شاهی ستایش کنند و یا به دیدار او بروند.

لیکن دکتر علی شریعتی در شرایطی دست

همکاری به سوی رژیم شاه دراز کرد و نامه هایی به پیشگاه جلادان خون آشام آن رژیم تقدیم داشت که از سویی:

الف. چهره انقلابی به خود گرفته خود را از پیشتاژان مبارزه قهرآمیز بر ضد شاه جا زده بود.

ب. در برابر مردم ادعا داشت که «حتی اگر او را شمع آجین کنند حسرت یک آخ را نیز بر دلشان خواهد گذاشت».

ج. علما و روحانیان دوران صفوی را به سبب برخورد مسالمت آمیز با شاهان مورد نکوهش قرار می داد.

و از سوی دیگر:

۱. دست محمدرضا شاه پهلوی تا آرنج به خون علما و امت مسلمان آغشته بود.

۲. رژیم شاه در راه مبارزه با فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی همه نیرو و توان خود را به کار گرفته بود.

- مرجع تقلید امت و رهبر نهضت را تبعید کرده بود.

- هزاران نفر از مردم مسلمان و بی گناه را در ۱۵ خرداد ۴۲ به آتش و خون کشیده بود.

- شماری از توده ها را به جرم پایبندی به قرآن، ایران و انسانیت در شکنجه گاه های ساواک، اعدام گاه ها و ... به شهادت می رساند.

- قوانین ضد اسلامی را یکی پس از دیگری به اجرا درمی آورد.

- با احیای رژیم کاپیتولاسیون در ایران، نوامیس، استقلال و آزادی ایرانیان را در

پای چکمه پوشان عربده کش آمریکایی قربانی می ساخت.

- آمریکائیان را بر روی جمجمه عزیزان ملت به رقص و پایکوبی فرا می خواند.

- سرمایه داران غارتگر آمریکا مانند راکفلر و ... را برای سرمایه گذاری و غارتگری در ایران مهمان می کرد.

- زندانها و تبعیدگاهها را از علما و روحانیان انباشته بود.

- سعیدی ها را به قربانگاه ها گسیل می داشت.

۳. ایران زیر پای آزادیخواهان حزب الله که به دنبال روشنگریها و افشاگریهای امام و روحانیان بیدار و آگاه شده بودند، به لرزه درآمده بود.

۴. مساجد و مراکز اسلامی، به پایگاه پایداری و مبارزه توده ها بر ضد رژیم شاه و آمریکا بدل شده بود.

۵. دریایی از خون میان امت آگاه و رشدیافته و به پا خاسته ایران و رژیم شاه شکاف و فاصله افکنده بود.

۶. هرگونه برخورد مسالمت آمیز و آشتی جویانه با رژیم شاه در دید امت اسلامی، گناهی نابخشودنی به شمار می آمد.

۷. خوی درندگی، خون ریزی و سرسپردگی شاه به بیگانگان و ماهیت ضد اسلامی او بر همگان آشکار شده بود و امت اسلامی ایران جز برخورد قهرآمیز با او راهی نمی دید.

۸. علما و روحانیان و امت مجاهد در

■ برای داوری پیرامون کارکرد و موضع عالمان دوران صفوی نخست بایستی نسبت به اوضاع و شرایط آن روز شناخت پیدا کرد، روحیه توده های شیعه را که در پی ده سده آزار شکنجه از حاکمان سنی مذهب، یکباره خود را آزاد و رها می دیدند در نظر گرفت و نیز انگیزه شاهان صفوی را از تظاهر به «تشیع» درست دریافت.



درون زندان و تبعیدگاه نیز به مبارزه ادامه می دادند و رژیم را به ستوه آورده بودند.

۹. ایران با شتاب فراوان بسوی انفجار و انقلابی فراگیر پیش می رفت.

و شریعتی در چنین اوضاع و شرایطی، نامه های ۴۰ صفحه ای، ۱۰ صفحه ای و ... به ساواک می نویسد و به ستایش از شاه و «انقلاب سفید» او برمی خیزد و در پشت پرده با مقامات ساواک به رایزنی می نشیند و آمادگی خود را برای همکاری اعلام می دارد و از سوی دیگر بر ضد علما و روحانیان به سمپاشی و جوسازی دست می زند و آنان را همراه و همگام با طاغوتیان و زورمداران وانمود می کند.

برای داوری پیرامون کارکرد و موضع عالمان دوران صفوی نخست بایستی نسبت به اوضاع و شرایط آن روز شناخت پیدا کرد، روحیه توده های شیعه را که در پی ده سده آزار شکنجه از حاکمان سنی مذهب، یکباره خود را آزاد و رها می دیدند در نظر گرفت و نیز انگیزه شاهان صفوی را از تظاهر به «تشیع» درست دریافت و آنگاه به بررسی نشست که علمای آن دوره برای پاسداری از مکتب «تشیع» جز راهی که در پیش گرفتند آیا راه دیگری داشتند؟ و اگر راه دیگری برای آنان یافت، می توان آن را با دلیل و برهان نشان داد. لیکن شریعتی بدون در نظر گرفتن شرایط آن روز، و بدون بررسی اینکه عالمان آن دوره در برابر موجی که شاهان صفوی پدید آورده و مردم شیعه را به دنبال خود کشیده بودند، چه واکنشی

می توانستند از خود نشان دهند به تاخت و تاز بر ضد آنان پرداخته است و نیز علامه مجلسی را به جرم نوشتن ۲۵ جلد کتاب «بحار الأنوار» مورد نکوهش قرار داده و به بدنامی او کشیده است.

باید دانست که نوشتن کتاب «بحار الأنوار» از سوی علامه مجلسی در روزگاری بود که روایات و اخباری که از امامان و بزرگان اسلام رسیده بود، پراکنده و نامرتب بود و خطر از میان رفتن آن پیوسته علما و فقهای شیعه را نگران و اندیشناک می داشت.

علامه مجلسی بر آن شد در مرحله نخست هر روایاتی از هر کتاب و نوشته ای که به دست می آورد، گردآوری کند و به شکل «مجموعه ای» درآورد و در دومین مرحله به جداسازی روایتها، سره از ناسره و درست از نادرست بپردازد، لیکن متأسفانه فرصت آن را نیافت.

امام در پاسخ ماسونهای مرموزی که پیش از شریعتی بر ضد علامه مجلسی به قلم فرسایی دست زده بودند آورده است که:

«... کتاب بحار الأنوار که تألیف عالم بزرگوار و محدث عالیقدر محمدباقر مجلسی است، مجموعه ای است از قریب چهارصد کتاب و رساله که در حقیقت یک کتابخانه کوچکی است که با یک اسم نام

برده می شود. صاحب این کتاب چون دیده کتابهای بسیاری از احادیث است که به واسطه کوچکی و گذشتن زمانها از دست می رود تمام آن کتابها را بدون آنکه التزام به صحت همه آنها داشته باشد در یک مجموعه به اسم بحار الأنوار فراهم کرده و نخواست کتابی عملی بنویسد یا دستورات و قوانین اسلام را در آنجا جمع کند تا در اطراف آن بررسی کرده و درست را از غیر درست جدا کند. در حقیقت بحار خزانه همه اخباری است که به پیشوایان اسلام نسبت داده شده چه درست باشد یا نادرست در آن کتابهایی هست که خود صاحب بحار آنها را درست نمی داند و او نخواست کتاب عملی بنویسد تا کسی اشکال کند که چرا این کتاب ها را فراهم کردی. پس نتوان هر خبری که در بحار است به رخ دین داران کشید که آن خلاف عقل یا حس است چنانکه نتوان بی جهت اخبار آن را رد کرد که موافق سلیقه ما نیست بلکه در هر روایتی باید بررسی شود و آنگاه با میزانهایی که علما در اصول تعیین کرده اند عملی بودن یا نبودن آن اعلان کرد.»^{۱۲}

بنابراین خود علامه مجلسی و دیگر علمای اسلام به درستی می دانند که در کتاب بحار الأنوار و دیگر کتابهای بزرگان شیعه، شماری از روایتهای نادرست، دروغ، ساخته شده از سوی دشمنان اسلام

■ نوشتن کتاب «بحار الأنوار» از سوی علامه مجلسی در روزگاری بود که

روایات و اخباری که از امامان و بزرگان اسلام رسیده بود، پراکنده و نامرتب بود و خطر از میان رفتن آن پیوسته علما و فقهای شیعه را نگران و اندیشناک می داشت.

و «دلال ظلمه» وجود دارد.

و این گونه نیست که علما هر روایتی را در هر کتابی - هر چند از کتب اربعه - آمده باشد، چشم و گوش بسته پذیرند و آن را درست پندارند. فقها و مجتهدان گاهی روایتی را با شیوه‌ها و فنون گوناگون مورد آزمایش و بررسی قرار می‌دهند و تا به درستی آن پی نبرند هرگز به آن تکیه نمی‌کنند. شناخت و تشخیص روایت ریشه دار و استوار، خودپیشه، فن و هنری است که به آسانی به دست نیاید. عالمان دینی در پی سالیان درازی تلاش و کوشش توانسته‌اند برای ارزیابی اصالت و درستی یک روایت «علم الحدیث» را پدید آورند که دارای یک متد علمی - فنی و شیوه‌های بررسی ویژه‌ای است و روایتهای رسیده را به چندین دسته بخش می‌کند مانند: مسند، مرسل، متواتر، نادر، ضعیف و ... و آنانکه در این رشته مهارتی ندارند، نمی‌توانند از آن بهره‌گیرند و نباید خودسرانه روایتی را دست بگیرند و با دید مثبت یا منفی به آن تکیه کنند.

شریعتی که از الفبای علوم اسلامی، فقهی و کلامی آگاهی نداشته چگونه به خود رخصت داده است در مسئله‌ای که سررشته ندارد اعلام رأی کند و علما و بزرگان اسلام را نکوهش کند که چرا در کتاب آنان این گونه روایتهای ناپسند آمده است.

این علما و صاحب نظران علوم اسلامی هستند که می‌توانند اعلام نظر کنند که چه روایتی پسندیده و چه روایتی ناپسند است و چه روایتی در خورد بازگردانی (تأویل) است. اساساً کتاب بحار الأنوار، کتابی روایی - فنی است و ویژه‌ی علما و صاحب نظران در علوم اسلامی می‌باشد. تا از آن به شکل افزار کار بهره‌برداری کنند. لیکن یک نفر جامعه‌شناسی که از علوم اسلامی بی‌خبر و در این زمینه عوام است، نباید و نشاید که این گونه کتاب را برای

مطالعه و دستیابی به گفتار بزرگان اسلام مورد بهره‌برداری قرار دهد و یا از روی غرض ورزی آن را به شکل چماقی برای بدنام کردن، بی‌آبرو کردن، کنارزدن و از صحنه بیرون راندن علما و روحانیان و پیاده کردن اندیشه «اسلام منهای آخوند» به کار گیرد.

اگر شریعتی در مرز دانش و بینش خود راه می‌رفت و به اصطلاح «پا را از گلیم خود درازتر نمی‌کرد» و در کاری که هیچگونه آگاهی و «تخصصی» ندارد وارد نمی‌شد، آن ضربه‌های جبران‌ناپذیر بر صف یگانه و فشرده امت اسلامی ایران وارد نمی‌آمد و شماری از نسل جوان را به کژراهه نمی‌کشاند.

پیامبر اکرم (ص) اگر اطاعت از قرآن را به پیروی از امام (کارشناس - تکنسین) موکول و وابسته ساخت، برای این بود که این گونه نابسامانیها روی ندهد یک نفر جامعه‌شناس یکباره خود را اسلام‌شناس جا نزند و با دست پنهان و نادیدنی آنها که برآند «به جان هم اندازند - حکومت کنند» بی‌مقدمه، بی‌جا، رسوا، بازیگر صحنه نشود و در راه گمراهی توده‌ها و افروختن آتش فتنه و آشوب، جار و جنجال راه نیندازد و اسلام خودساخته و در حقیقت «اسلام آمریکایی» را رونق نبخشد.

شگفت‌آور آنکه شریعتی نیز به ناآگاهی خود از علوم اسلامی اعتراف داشته است از این رو، آورده است که: «... یک نکته را تذکر دهم و آن اینکه من جامع معقول و منقول نیستم و فقط در یک رشته خاص چیزی بلدم و همه مسائل را از همان وجهه که وجهه اجتماعی و جامعه‌شناسی است، مطرح می‌کنم و وجوه دیگر مسئله را متخصص و کسانی که در این رشته‌ها کار کرده‌اند و آگاهی دارند باید طرح کنند. بنابراین، این را باید یادآوری کنم که آنچه می‌گویم تمام آنچه در

این باب باید گفته شود نیست. بلکه آن چیزی است که من می‌توانم در این باب بگویم و این یادآوری برای همه مسائلی که در اسلام مطرح می‌کنم صادق است»^{۱۸}

و با وجود این می‌بینیم که در بیشتر مسائل علمی - فنی و پیچیده اسلامی مانند «شفاعت»، «عصمت»، «تربت»، «امامت»، «بحث روایی»، «تقلید» و «اجتهاد» و ... که با مباحث «کلام» و «اصول فقه» سروکار دارد، قلم فرسایی کرده و داد سخن داده است، لیکن نه به شکل پژوهشی و بررسی بلکه با دشنام و بهتان و دروغ و تحریف که دور از شئون دانشمند، اندیشمند و پژوهشگر است و نمایانگر نقشه‌هایی است که دنبال می‌کرده است.

پانزدهمین

۱. «ایران آزاد» ارگان سازمانهای جبهه ملی ایران در اروپا، شماره ۱۲، مرداد ماه / ۱۳۴۲، ص ۸.
۲. پیشین، شماره ۵۵، سال ششم، خرداد، سال ۱۳۴۷، ص ۱.
۳. پیشین، شماره ۶۲، سال هفتم، خرداد، سال ۱۳۴۸، ص ۱.
۴. نامه به همسر، سال ۱۳۵۱.
۵. «تشیع علوی و تشیع صفوی»، ص ۱۵۸.
۶. پرونده شریعتی، ج ۱، ص ۵۲.
۷. با مخاطب‌های آشنا، ص ۲۲۰.
۸. پیشین، ص ۲۲۰.
۹. مکتوبات شریعتی، ص ۱۳۵.
۱۰. پیشین، ص ۱۳۸.
۱۱. انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۷.
۱۲. «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم» سوره ۶، ۱۰۸.
۱۳. شریعتی، علی، تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۲۳۲.
۱۴. نامه شریعتی به ساواک.
۱۵. اساساً گوشه‌گیری و دوری‌گزینی از مردم از دید اسلام نکوهیده است به ویژه برای کسی که از بودجه اسلام و مسلمانان بهره گرفته و علم و دانش کسب کرده است اگر به جای روشنگری و راهنمایی توده‌ها به «بی‌پناه ببرد و در آنجا نیز بنابر نوشته شریعتی «تفکر و گوشه‌نشینی» پیشه کند، در پیشگاه اسلام مسؤول است.
۱۶. نامه به پدرم.
۱۷. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۳۱۹.
۱۸. انتظار، مذهب اعتراض، ص ۲۲۲.